

پیش‌خواران

«بحران سوریه» از درِ پیچه خاطرات شهید دکتر حسین امیر عبداللهیان

«صبح‌شام» در آیینهِ روایتی قریب

■ شاهد توحیدی



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، بخش‌هایی از خاطرات شهید دکتر حسین امیر عبداللهیان وزیر سابق امور خارجه را در

بر دارد. این مجموعه از سوی محمدحسن مصطفی تدوین شده و انتشارات سوره مهر به انتشار آن همت گماشته است. تا‌زمانی ناشر در باز‌نمایی محتوای این کتاب، اشاره به نکات ذیل را ضروری دانسته است: «کتاب صبح‌شام، مجموعه‌ای از خاطرات حسین امیرعبداللهیان از جنگ ترویرستی سوریه را روایت کرده است. تدوین این خاطرات، به توصیه شهید حاج قاسم سلیمانی بازمی‌گردد. سردار سلیمانی یک سال قبل از شهادت خود و در دیداری به حسین امیرعبداللهیان تأکید کرد برای انتقال پیام‌رشادت‌ها، در سوریه و منطقه غرب آسیا، بخشی از خاطرات خود را مکتوب و منتشر کند. صبح‌شام به تدوین محمدحسن مصطفی، روایتی از بحران سوریه است که از خاطرات دکتر حسین امیرعبداللهیان، اقتباس شده است. ساسقه روابط دیپلماتیک میان تهران و دمشق به میانه‌های دهه ۲۰ شمسی برمی‌گردد و از همان سال‌ها تا به امروز می‌توان دیدار، تباط میان دو کشور ایران و سوریه، هیچ‌گاه بر مبنای دشمنی نبوده است. در کتاب صبح‌شام که از خاطرات دکتر حسین امیرعبداللهیان استخراج شده، روایتی از بحران سوریه در سه بخش مطرح می‌شود. در بخش نخست، بیداری جهان اسلام و عرب و مقابله‌هایی که با آن رخ داد، سواستفاده‌هایی که از ایجاد شکاف میان شیعه و سنی صورت گرفت، انگیزه‌های اقتصادی امریکا



شهید دکتر حسین امیرعبداللهیان

برای مداخلات نظامی و اهداف او از ترویج دموکراسی در جهان عرب، تفاوت میان اعتراضات سوریه و سایر کشورهای عربی، تلاش‌های سیاسی صورت گرفته میان تهران و دمشق، طرح چهار ساده‌ای ایران، فشارهای روانی سنگین بر دمشق، منافع کشورهایی نظیر عربستان سعودی، قطر و ترکیه از بحران سوریه، موضوع رویکرد روسیه و چین در قبال بحران سوریه، کمک‌های بشردوستانه ایران و ایضاً کمک‌های مستشاری در حوزه اجتماعی و سیاسی، تقسیم‌بندی گروه‌های معارض و ترویرستی، ضرورت عملکرد مدافعان حرم و جمع‌بندی وضعیت سوریه بعد از بحران، مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش دوم به تلاش‌های دیپلماتیک و سفرهایی که در ارتباط با تحولات منطقه صورت گرفته، پرداخته است و بخشی سوم کتاب صبح‌شام، نقش یزدیل سردار سلیمانی در کنترل بحران سوریه و تأمین امنیت ایران و سایر کشورهای منطقه را به تصویر می‌کشد...»

در بخشی از خاطرات شهید امیرعبدللهیان، در باب ریشه‌های ظهور داعش در سوریه و عراق آمده است: «بخش‌های اطلاعاتی ما مستندات فراوانی دارند که تأیید می‌کند هدف اصلی ایجاد داعش و بحران سوریه که برای منطقه ایجاد شد، محور مقاومت و ایران است. قرار بود بحران به کشور ما منتقل شود. این نقشه‌ای بود که در سطح کلان برای منطقه و ما کشیده شد. کشورهای منطقه هم هر کدام بر اساس درکی که از موضوع داشتند، وارد ماجرا شدند. پس از سقوط شهر موصل در عراق، داعش به پیشروی ارائه داد و به نزدیکی بغداد رسید. از آن طرف تا ۵۰ کیلومتری کربلا پیش رفت و از این طرف در استان دیالی تا نزدیک مرزهای ایران رسیدند. قبل از سال ۱۳۸۹، تصور غالبی که درباره سوریه و مخاطرات پیش‌روی نظام سیاسی آن وجود داشت، این بود که احتمال دارد کشورهای تلاش‌کننده با استفاده از روش‌های نرم یا از طریق کودتای آرام و بی‌سر و صدا، وضعیت سوریه را تغییر دهند. اما در ابتدای بحران، نشانه‌هایی مبنی بر ورود ترویرست‌ها از سراسر دنیا به داخل سوریه آشکار شد...»

■ معصومه محرمی

روزهای اکنون، تداعی‌گر سالروز ارتحال عالم مجاهد زنده‌یاد آیت‌الله سیدابوالحسن انگجی است. از این روی و در نکوداشت عمر سراسر جهاد آن بزرگ، مقال پی آمده به شما تقدیم می‌شود. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■■

■ میلاد و نشو و نما

آیت‌الله سیدابوالحسن انگجی از علمای مجاهد و فقهای نامدار در قرن چهاردهم هجری، فرزند آیت‌الله سید محمد شیخ‌الشریعه تبریزی در «انگج» یکی از محلات تبریز و در سال ۱۲۸۲ ق به دنیا آمد. این خاندان، اغلب متدین و تجارت‌پیشه بودند. سید ابوالحسن پس از دوره کودکی، شروع به تحصیل نجوم، فقه و اصول فقه را از اساتید بزرگی چون حضرات آیات: حاج میرزا محمود اصولی خونی و حاج میرزا فتح سرابی آموخت. در حالی که هنوز ۲۲ بهار از عمرش نمی‌گذشت، در سال ۱۳۰۴ راهی عتبات عالیات گردید و در کنار حرم مطهر جدش علی بن ابی طالب (ع) اقامت گزید. در آنجا از علم و دانش فقیهان بزرگی همچون آیت عظام: ملا محمد فاضل ایروانی، حاج میرزا حبیب‌الله رشتنی، حاج شیخ محمد حسین کاظمینی و حاج شیخ محمدحسن مامقانی نهایت استفاده را برد و به دریافت اجازات متعدد روایی و اجتهدا نائل آمد. ایشان پس از پنج سال اقامت در نجف اشرف و بهره‌گیری از دانش عالمان بر جسته آنجا در سال ۱۳۰۹ به زادگاه خویش بازگشت.

سید محمد شبستری معروف به «ابوالضیا» از روشنفکران و مشروطه‌خواهان به‌شمار می‌رفت.

وی در یکی از شماره‌های روزنامه مجاهد ارگان سوسیال دموکرات‌ها تحت عنوان «مکتوب از نجف» به آیت‌الله‌العظمی سیدمحمد کاظم یزدی مرجع تقلید شیعه بدگویی کرده بود، به گونه‌ای که این شماره سبب اعتراض شد. به حکم آیت‌الله سیدابوالحسن انگجی، ابوالضیا به فلک بسته شد و از تبریز اخراج گردید

تاریخ ۸۸۹۸۴۳۷

تاریخ ۸۸۹۸۴۳۷



زنده‌یاد آیت‌الله سیدابوالحسن انگجی

زنده‌یاد آیت‌الله سیدابوالحسن انگجی در قامت جهادگری مسلکی

از مواجهه با مشروطه‌خواهان سکولار تا تقابل بادین‌ستیزی رضاخان

■ خصال اخلاقی

آیت‌الله انگجی دلباخته اهل بیت عصمت و طهارت(ع) بود و همواره با احترام از آن ذوات مقدسه یاد می‌نمود و در جلسات روضه انمه اظهار(ع) با علاقه زایدالوصف شرکت می‌کرد و به زغاداری می‌پرداخت. مجالس روضه این عالم گرانمایه، حتی در دوره خفخان رضانیا نیز تعطیل نشد و با جدیت تمام در برپایی و توسعه آن همت می‌گماشت. خانه ایشان خانه امید مردم بود و در منزلش از بام تا شام به روی همگان باز بود و با صبر و حوصله به مشکلات مردم رسیدگی می‌کرد. نوه ارشد ایشان بانو حاجیه خانم انگجی در این باره می‌گوید: «تا قی بود که افرادی برای دادخواهی به آنجا می‌آمدند و در آن اتاق می‌نشستند و منتظر می‌ماندند تا به مشکلاتشان رسیدگی شود، پس از مدتی که به کارشان رسیدگی می‌شد، آنجا را ترک می‌گفتند. از مسیحیان هم کسانی بودند که می‌خواستند مسلمان شوند و به این خانه پناه می‌آوردند. از جمله خانمی بود مسیحی که از خانه خود فرار کرده بود! پس از مدتی پست نشست و مسلمان شد و نام مستوره را برای خود انتخاب کرد و پس از مدتی با یکی از فامیل‌های مجتهد آقا ازدواج کرد و در همان خانه ساکن شد...»^{۱)}

آیت‌الله انگجی به اجرای امر به معروف و نهی از منکر، توجه خاصی داشت و در راستای اجرای آن از هیچ قدرتی هراس نداشت. مرحوم حاج ملا علی اعظ خیابانی در این زمینه نوشته است: «سالی در رؤیت هلال ماه‌اختلاف شد، نزد آقا به ثبوت نپیوست. از دولت و ملت افطار کردند، ولی آقا بدون اعتنا در عین استیلا و استعلاّی دولت، فردای آن روز را نماز گزارده و در منزل شریف خود نشست، اهالی به دیدن آمدند...»^{۲)}



زنده‌یاد آیت‌الله سیدابوالحسن انگجی در کنار چندی از نزدیکان و اطرافیان

بود. وی در یکی از شماره‌های روزنامه مجاهد ارگان سوسیال دموکرات‌ها تحت عنوان «مکتوب از نجف» به آیت‌الله‌العظمی سیدمحمد کاظم یزدی مرجع تقلید شیعه بدگویی کرده بود، به گونه‌ای که این شماره سبب اعتراض و بلوا شد. به حکم آیت‌الله انگجی، ابوالضیا به فلک بسته شد و از تبریز اخراج شد.

■ در مواجهه بادین‌ستیزی رضاخانی

رضاخان در ابتدای سلطنت، سعی در جلب نظر علما و روحانیون شهرها داشت و پس از تثبیت قدرت خویش کاملاً تغییر موضع داد. سر لشکر محمدحسین آیرم در ایام محرم به ویژه در روز عاشورا، در استخر شاهگلی با زنان معروفه به شرابخواری پرداخته بود! انتشار این خبر در میان علما و مردم مذهبی شهر تبریز آن هم در ایام سوگواری امام حسین (ع) بسیار گران بود. سیدهد امیر احمدی در خاطرات خود می‌نویسد: «مرحوم انگجی یکی از علمای مورد احترام مردم بود که در نتیجه رفتار آیرم به کلی از حکومت رویگردان بود. من ایشان را ملاقات کردم. در اولین ملاقات از او خواستم در رفع اختلافات مساعدت کند. او گفت کار از اینها گذشته است، من نمی‌توانم ببینم کسانی که فرمانده لشکر و حاکم ناموس و حیثیت عمومی هستند، شرابخواری کنند و شیشه‌های خالی مشروب را در استخر بیندازند و برای تفریح، هدف گلوله قرار دهند. من حاضرم این خانه بر سرم فرود آید و بمیرم به شرطی که پای رضاشاه از ایران کنده شود...» سه سال از این ماجرا گذشت که دلایلی چون: سیاست تغییر لباس و اعزام طلاب به سربازی، سبب تحرک و شورش گسترده علیه حکومت وقت شد. آن دسته از علمای آذربایجان که به مطبوعات عصر دسترسی داشتند، هدف از متحدالشکل کردن لباس مردم را ایجاد بازار برای فروش فاستونی‌های اضافی کار خانات منچستر انگلستان عنوان می‌کردند. مهدی مجتهدی در شرح احوال و رهبران نهضت علما می‌نویسد: «باری وی (میرزا صادق آقا مجتهد) ذی نفوذ و وجهه بود که تا هنگام تصویب قانون نظام وظیفه، مردم تبریز ضد آن قانون تظاهرات کرده و علما را به مداخله در آن مجبور نمودند. رضاشاه دستور داد میرزا صادق آقا و برادرانش را گرفتند و به سر دشت روانه ساختند. از وقایع زندگی او (میرزا ابوالحسن آقا انگجی)، اینکه به علت هم‌داستان شدن با ملت درباره نظام اجباری به همراهی چند تن از علما تبعید شد...»

حاج عباس چاروقچی از انقلابیون و خیران تبریزی ساکن تهران که یکی از شاهدان عینی این ماجرا است، در مورد چگونگی آغاز قیام می‌گوید: «سال ۱۳۰۷ بود. همان موقع که کلاه‌ها را عوض می‌کردند، در محله ما «محله دوه‌چی شتریان»، مردم همراه شیخ غلامحسین ترک تبریزی که در محله ما بود، از حیاط امامزاده سید ابراهیم با مردم حرکت کردند، آمدند مدخل بازار دوه‌چی، شیخ غلامحسین بالای سکوی مسجد سیدعلی آقا (مسجد پدر آیت‌الله سیدمحمد حجت کوه کمره‌ای) سخنرانی کرد. مردم آن روز این نوحه را می‌خواندند:

هانی مصرین امامی، داده گل‌سین

الهی، اذن ور فریاد گل‌سین مردم از آنجا راهی مسجد جامع شدند. حتی من یادم است (هفت سال داشت)، تا آنجا همراه مردم بودم. از آنجا هم رفقینم منزل آقای میرزا ابوالحسن انگجی. در میدان انگج هم درگیری شد. یک نفر که آن موقع به او «مفتش» می‌گفتند، گویا گفتند مرحوم مشهیدی تقی پهلوان را با مشتی با پا چیز دیگری زده یا کشته بود. من و پسر دایی‌ام مرحوم منزل میرزا ابوالحسن آقا رفتند، آنجا بودیم. بعد از آن حکم اعدام شیخ غلامحسین از سوی پهلوی صادر شد که وی مذته‌ها یکبخت در این درباره می‌داند...» پس از دستگیری آیت‌الله انگجی در بازجویی از وی پرسیده بودند: چرا در خانه‌ات را به روی مردم باز کرده‌ای؟ او در پاسخ گفته بود: «اگر من در راه روی مردم باز نمی‌کردم، در سفارتخانه‌های خارجی به روی مردم باز می‌شاد...»^{۳)}

آقای محمدمهدی عبدخدایی به نقل از پدرش آیت‌الله حاج شیخ غلامحسین تبریزی می‌گوید: «وقتی داستان کلاه پهلوی و متحدالشکل شدن

مطرح شد، مردم تبریز بازارها را بستند و ما هم هماهنگ با مرحوم آیت‌الله انگجی و آیت‌الله آقا میرزا صادق با این مسئله مخالفت کردیم. مردم تبریز را تعطیل کردند و دولت مشروطه کرد به گرفتن مخالفان. پدرم یک فانوس کشی داشت به اسم حسین آقا قه‌مه‌ساز. او هم علامه و شال می‌بست، تصادفا در این گیر و دار، کسی که مأمور شده بود پدر مرا بازداشت کند، در جمعیت حسن آقا قه‌مه‌ساز را با پدرم اشتباه می‌گیرد. وقتی به خیال خودش می‌رود که شیخ را دستگیر کند، مردم می‌ریزند و این مأمور را به قصد کشتن می‌زنند. اتفاقا همان شب، پدر من عازم منزل آیت‌الله انگجی بود. وقتی ایشان وارد می‌شوند، مأموران منزل آیت‌الله انگجی را محاصر می‌کنند. داماد آیت‌الله انگجی از پدرم خواش می‌کند، برای دور ماندن از چشم مأموران به کتابخانه آقای انگجی برود. بعد داماد مرحوم انگجی، در کتابخانه را اقل می‌کند! مأموران می‌ریزند و آیت‌الله انگجی را دستگیر می‌کنند و او را به شهر بانی می‌برند. بعد برمی‌گردند و خانه ایشان را تفتیش کنند. وقتی به کتابخانه می‌رسند، داماد ایشان که پدرم را در کتابخانه مخفی کرده بود به مأموران می‌گوید اینجا ممکن است نامه‌های آقا باشد، مردم پیشی آقا اسراری داشته باشند، آقا به همین زودی بر می‌گردد و شما که مأمور محلی هستید، شایسته نیست که بگویید اتاق خصوصی آقا را تفتیش کرده‌اید. مأموران وقتی می‌بینند که در

روزنامه جوان | شماره ۲۲۱۷

این اتفاق قفل شده است، منصرف می‌شوند. پدر من در آن خانه می‌ماند. به این ترتیب هشت ماه تمام، پدرم در تبریز تحت پیگرد بود...»^{۴)}

■ در تبعیدگاه سندانج

پس از پراکنده شدن مردم از آیت‌الله انگجی، لشکر مجهری که به تبریز اعزام شده بود، با اعلان حکومت نظامی کنترل شهر را در دست گرفت. پس از آن بلافاصله دستور دستگیری و تبعید سیدعلی انگجی، در مورد تبعید و شرایط سخت حبس آنها در سندانج می‌گوید: «مأموران دولتی به خانه مرحوم مجتهد آقا می‌ریزند و مرحوم ایشان را به اتفاق فرزنداناش (غیر از دکتر سیدمحمود انگجی) و علمای تراز اول و تراز دوم شهر، دستگیر و به کردستان تبعید می‌کنند و متجاوز از یک ماه در سندانج، در یک زندان ممنوع الملاقات نگه می‌دارند. مرحوم والد (آیت‌الله حاج سیدمهدی انگجی) می‌فرمود: امیر تیمور در زندان به ملاقات مجتهد آقا آمد و از این پیشامد ناگوار اظهار تأسف کرد و گفت ما شرمنده هستیم که کاری از دست ما ساخته نیست و دستور شخص رضاخان است و لذا هیچ کس نمی‌تواند در این امر کمکی بکند. وقتی از جلسه بیرون آمد، من پشت سرش به حیاط زندان رفتم و به ایشان گفتم نه مجتهد آقا نه همراهان ایشان هیچ نظاری از شما نداریم که شما به ما کمک و ما را از زندان آزاد کنید. این راه و روشی است که اجداد ما رفته‌اند و این افتخار، حالا نصیب ما شده است که ما هم سهم جزئی در بقای اسلام و دین داشته باشیم. پس از یک ماه و اندی، از زندان آزاد می‌شوند. به آنها می‌گویند در سندانج مستقر شوید. انتخاب سندانج هم حساب شده بود، روی این اصل انتخاب شده بود که آنجا اکثریت با اهل سنت بود و شیعه و مقلدان و علاقه‌مندان آقا آنجا نبودند یا بسیار اندک بودند. هدف آنها این بود که به ایشان توجیه نشود و تمام مردم شهر و در رأس آنها علما و مفتی آنان به دین‌د علمایی که در زندان بودند و مبعوض رضا خان قرار گرفته بودند، می‌روند. به معیت ایشان مرحوم میرزا صادق آقا تبریزی بود. علمای سندانج می‌آمدند به ملاقاتشان و خیلی احترام می‌کردند. بعد از این چیزها با نمی‌شناسد، آن خدایی که لازم است که از آنها بازددی به عمل آوریم. ابتدا از مفتی آنها شروع می‌کنند تا به عالم‌عادی‌شان می‌رسند و دید و بازدیدها انجام می‌شود. در این جلسات، بحث‌های علمی و کلامی مطرح می‌شود و مجتهد آقا با استدلال قوی از مبنای شیعه دفاع می‌کند. در آن زمان میرزا صادق آقا مجتهد به مرحوم مجتهد آقا می‌گوید: «آقا ما در اینجا غریب هستیم و تازه از زندان ممنوع الملاقات بیرون آمده‌ایم، اکثریت نیز اینجا اهل سنت هستند، شما در بحث‌های خود قدری رعایت کنید که اینها با ما دشمنی نکنند. مرحوم آقا در جواب می‌گوید بحث علمی این چیزها را نمی‌شناسد، آن خدایی که تاکنون ما را حفظ کرده، اگر اراده‌اش تعلق بگیرد، باز هم حفظ می‌کند و اگر نباشد که ما به بالاتر از آنها گرفتار شویم، می‌شویم. این افتخاری است که نصیب ما ایجاد ما شده است...» آنها پس از تحمل سختی‌های فراوان در منطقه سندانج به حکم شخص رضاخان به تهران منتقل و بعد از آن هم به مدت یک سال به مشهد رضوی(ع) تبعید می‌شوند. بعد از تبعید به تبریز بازمی‌گردند و همچنان به ترویج معارف دینی می‌پردازند.

■ در تقابل با تبلیغات احمد کسروی

احمد کسروی تبریزی، روشنفکر مغرضی بود که در برابر مقدمات اسلامی قد برافراشت و باورها و اعتقادات مسلمانان را به سرخه گرفت. گستاخی‌های بی‌حد و حصر کسروی به اسلام و تشیع به آتش کشیدن کتب مقدسی چون مفتاح الجنان، در مراسم کتاب سوزان و حمایت از فرقه وهابیت، خشم مردم ایران به ویژه علما و روحانیون را برانگیخت. در این راستا آیت‌الله انگجی به اعمال زشت و او اعتراض جدی و وی را تکفیر کرد.

■ واپسین فصل حیات

فقیه اهل بیت عصمت و طهارت(ع) آیت‌الله حاج میرزا ابوالحسن انگجی، پس از عمری خدمت به شرع انور و دفاع از حرم خاندان رسول اکرم(ص) و تحمل سختی‌های طاقت فرسا و تربیت شاگردان صاحب کمال، در اثر سکنه‌ای که بر ایشان عارض شد، از فعالیت‌های روزمره باز ماند و در منزل بستری شد. حاجیه خانم انگجی در این باره می‌گوید: «مجتهد آقا سکنه کرد و در خانه بستری گردید. من که اولین نوه ایشان بودم، در کنار بسترش همیشه حاضر می‌شدم و برای آقا آب وضو می‌آوردم و جوراب‌هایش را از پایش در می‌آوردم و در وضو گرفتن، کمکش می‌کردم...» سرانجام آن فقیه نامدار شیعه، هنگام اذان صبح روز سه‌شنبه ۱۸ ذی‌العده الحرام ۱۳۵۷ در ۷۵ سالگی، در شهرستان تبریز طومار عمرش به آخر رسید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

منابع:

- مصاحبه با بانو سیده اشرف‌السادات انگجی، روز چهارشنبه، ۱۳۸۳/۳/۱۰
- سرگشت: آیت‌الله حاج میرزا ابوالحسن انگجی، محمد الوائسز خوئی/ صفحه ۵۰
- دانشنامه مشروطیت، مدخل انگجی، مقاله رحیم نیکبخت
- زندگانی و مبارزات آیت‌الله قاضی طباطبایی صفحه ۵۶
- ارشيو مرکز اسناد انقلاب اسلامي | مصاحبه با محمد مهدي عبد خدایی، جلسه اول ۱۳۷۸/۲/۱۳